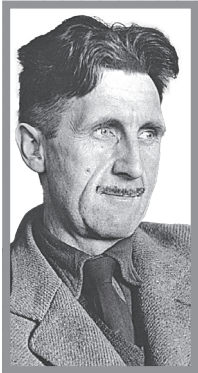


مستندهای سیاسی

در کنار روزنامه‌نگاری و نگارش کتاب‌هایی در حوزه‌ی نقد ژورنالیسم، آنچه بیش از هر چیز شهرت و اعتباری افسانه‌ای به پیلجر داده بود، مستندهای درخشان و جسورانه‌ای بود که در مورد شماری از مهم‌ترین موضوعات سیاسی طی نزدیک به نیم‌قرن ساخته بود و همه به رایگان در سایت‌اش در دسترس اند. این مجموعه فیلم‌ها که نزدیک ۶۰ مستند را در بر می‌گیرد، به صریح‌ترین شکل ممکن و از زاویه‌ای افشاگرانه سعی در پرده‌دری از سازوکار مراکز قدرت در جهان دارند. از آخرین فیلم‌هایش در مورد تلاش جناح راست در بریتانیا برای برچیدن سیستم خدمات درمانی رایگان (NHS) و نیز فیلمی در مورد سیاست‌های تحریک‌آمیز ایالات‌متحده بر ضد چین تحت عنوان «جنگ قریب‌الوقوع با چین»، تا دو مستند درخشان در مورد فلسطین و سیاست‌های آپارتایدی-فاشیستی اسرائیل، تألیف‌هایی در مورد سیاست‌های سلطه‌جویانه‌ی ایالات‌متحده در آمریکای جنوبی و خاورمیانه، تألیفی در مورد شرایط اسفناک بومیان استرالیا و نژادپرستی سیستماتیک در آن کشور به اسم «انویا»، همه و همه نشان می‌داد که کانون پرروزه‌ی خبرنگاری-روشنفکری پیلجر چیزی جز «حقیقت‌گویی به قدرت» نبود. برخی از این مستندها البته عالم‌گیر هم شدند و جوایز بسیاری برایشان به ارفغان آوردند. او در مستند مشهورش «سال صفر: مرگ خاموش کامبوج» که در سال ۱۹۷۹ و در مورد نسل‌کشی مردم کامبوج توسط خمروهای سرخ ساخته بود، نشان داد که چیزی نزدیک دویلمیون نفر از جمعیت هتمیلیونی آن کشور در اثر نسل‌کشی و نیز حطی جان خود را از دست داده‌اند. این مستند در بیش از ۵۰ کشور به نمایش درآمد و بیش از ۱۵۰ میلیون نفر در جهان آن را دیدند. فیلم همچنین نزدیک به ۳۰ جایزه‌ی بین‌المللی را از آن خود کرد.



ز نظر جان پیلجر، بسیاری از خبرنگاران اکنون چیزی بیش از پیام‌رسانان و مبلغان آنچه جورج اورول «حقیقت رسمی» می‌نامید، نیستند. آنها به راحتی دروغ‌ها را رمزگذاری کرده و نشر می‌دهند. این امر عمیقاً مرا اندوهگین می‌کند که بسیاری از همکاران خبرنگار من زیر سیطره‌ی این نگاه قرار گرفته‌اند که در واقع بدل به آن چیزی شده‌اند که فرانسوی‌ها (functionaires) یا همان «خادمان» می‌نامند، نه خبرنگار

چون جان بولتون، تاروشنفرکناری چون چامسکی، تا چهره‌های افسانه‌ای چون ماندلا را می‌توان یافت. یکی از گفت‌وگوها اما به سیاقی حیرت‌انگیز تکان‌دهنده و به یادماندنی است و حقیقتاً حیف است اگر در هر یادداشتی در مورد مستندهای پیلجر به آن اشاره نشود. این مصاحبه، مصاحبه‌ی پیلجر با دواین کلاریج، رئیس بخش آمریکای لاتین در سازمان سیا در اوایل دهه‌ی ۸۰ است. او یکی از بلندپایه‌ترین مقامات سازمان سیا در رابطه با کودتای ایالات‌متحده در شیلی، در یازدهم سپتامبر ۱۹۷۳ بود. پاسخ‌های او در باب مداخلات نظامی آمریکا در کشورهای مختلف و خصوصاً شیلی، در مصاحبه با پیلجر در فیلم «جنگ بر ضد دموکراسی» (۲۰۰۷)، از جهت صراحت و وقاحت تکان‌دهنده است. نخوتی مثال‌زدنی و حیرت‌آور و در عین حال صراحتی افشاکنده در آنها هست که کمتر می‌توانیم نمونه‌ی مشابهی برای آن پیدا کنیم:

«پیلجر: آیا مشکلی در این نمی‌بینید که دولتی دموکراتیک را سرنگون کنید؟
کلاریج: بستگی به این دارد که منافع مربوط به امنیت ملی شما چه چیزهایی هستند. [...]

پیلجر: شما چگونه این حق را به خود می‌دهید؟- و منظورم از شما، سازمان سیا، دولت ایالات‌متحده یا هر قدرت خارجی دیگری است - که در کشورهای مختلف جهان مداخله کنید؟
کلاریج: منافع مربوط به امنیت ملی.

پیلجر: اما در واقع این نوعی حق الهی و فرازمینی است که برای خود در نظر گرفته‌اید، اینطور نیست؟ برای اینکه مردمی که با آنها چنین کارهایی را انجام می‌دهید هیچ حقی برای اعتراض ندارند. کلاریج: خب بله، این مسائل اموری سخت و دشوار هستند. ما قرار است از خودمان محافظت کنیم و ما به محافظت از خودمان ادامه خواهیم داد، چون دست آخر داریم از تمام شماها محافظت می‌کنیم. این را هیچ وقت فراموش نکن.

پیلجر: نه فراموش نمی‌کنم.
کلاریج: ما هر زمان تصمیم بگیریم که به نفع منافع ملی ما است که در کشوری مداخله کنیم، این کار را خواهیم کرد و اگر شماها از این موضوع ناراضی هستید، همین‌گونه که هست، بپذیریدش. دنیا! به این عادت کن. ما به حرف‌های بی‌معنی اهمیتی نمی‌دهیم و اگر منافع ما به خطر بیفتد، مداخله خواهیم کرد.»

میراث پیلجر و جهان روزنامه‌نگاری پس از او شاید پیلجر آخرین نسل از خبرنگارانی باشد که این میزان از جسارت و شجاعت را در کارش بروز دهد. تصور اینکه ژورنالیسم امروز جهان، با این سطح از محافظه‌کاری و مصالحه که در آن می‌بینیم قادر باشد با هم برندگی و شجاعت پیلجری را در خود ببیند، قدری بعید به نظر می‌رسد. میراث او اما برای جهان روشنفکری باقی خواهد ماند. نه فقط به‌عنوان یک الگو که به‌مثابه‌شده‌ی بر عصری که در آن زبستیم با تمام مصائب و تاریکی‌هایش.

درست است که مبارزه‌ی بی‌امان او با سیاست‌خارجی ایالات‌متحده و بریتانیا، او را به چهره‌ای منزوی و مهجور در فضای مطبوعاتی جهان بدل کرده بود اما در عین حال خود او و فیلم‌ها و نوشته‌هایش منبعی بودند بی‌بدیل برای یافتن خطی از استقلال فکری و مسئولانه در جهان نئولیبرال کنونی که ماهیت اصلی‌اش اضمحلال تفکر و روشن‌اندیشی است و درست است که نوک پیکان حملات او به‌مثابه‌ی خبرنگاری غربی، خود غر ب‌بود، اما رویکرد و استقلال نگاهش می‌تواند برای هر خبرنگاری تحت هر سیستم فاشیستی در شرق و غرب عالم، الگو و چراغ راه باشد. اساساً دیگر کمتر بتوان خبرنگاری چون او را یافت که حاضر باشد تا این حد برای روشن‌اندیشی و رسیدن به بی‌طرفی، هزینه دهد. مستند او در مورد کامبوج که در بالا ذکر آن رفت، حتی کار را به آنجا کشانده بود که پیلجر در لیست ترور خمروهای سرخ قرار گرفت؛ که البته در نهایت از آن جان سالم به‌در برد. پیلجر استادان این بود که فجایع انسانی-سیاسی این چنینی

را در بستر فراخ‌تر معادلات سیاسی-اقتصادی در عرصه‌ی کلان سلطه‌جویی قدرت‌ها قرار دهد و اینگونه به روشنگری مخاطب‌اش یاری رساند. در فاجعه‌ی کامبوج، پیلجر در مستند درخشان‌اش نشان می‌دهد که این نسل‌کشی دقیقاً به دلیل تهاجم و بمباران ایالات‌متحده در کامبوج که به آشفتگی انجامیده بود و به‌طور غیرمستقیم به روی کار آمدن خمروای سرخ منتهی شده بود، محقق شد. قدرت‌های دیگر جهان نیز از ترس ناراضیاتی آمریکا که چهار سال پیش از آن به طرز مفتضحانه در ویتنام شکست خورده بود، حاضر نبودند به نیروهای مستقل کامبوج در نبرد بر ضد پل بوت، یاری رسانند. پیلجر اما امکان تداوم چنین جنایاتی را در سطح جهان در چیزی عمیق‌تر می‌دید. در نظر او، آنچه قدرت‌های بزرگ راری می‌دهد که برای رسیدن به اهداف اقتصادی-سیاسی‌شان به هرگونه جنایتی دست زنند، نه صرفاً برتری نظامی که ابزاری مخوف‌تر و به‌مراتب کارتر است: پروپاگاندا؛ ابزاری بنیادین برای فرام‌روایی بر آذهان. پیلجر ملاقاتی در دهه‌ی ۷۰ با النی ریفتشتال-فیلمساز شهیر تبلیغاتی دوران آلمان نازی-داشت. کسی که فیلم «پیروزی اراده‌ی او» ساخته‌ی ۱۹۳۴ که در اوج قدرت‌گیری حزب ناسیونال سوسیال ساخته شد، یکی از کلاسیک‌ترین آثار در تاریخ پروپاگانداست. پیلجر همواره در اغلب مقالات‌اش در نقد ساختار رسانه‌ای غرب، به اصطلاحی اشاره می‌کرد که در آن ملاقات، از زبان ریفتشتال شنیده بود. فیلمساز کهنسال و افسانه‌ای آلمانی در پاسخ به این سوال پیلجر که چرا فیلم‌هایش در آن سال‌ها تا این حد با استقبال مردم روبه‌رو می‌شد و چرا آنها جذب فاشیسم هیتلری می‌شدند، پاسخ داده بود: «دلیل اش یک «پوچی فرمان‌بردارانه» بود». مردم در افسوردترین شکل ممکن مسحور پیشوا و فرامین‌اش شده بودند و جز او، هیچ چیز دیگری رانمی‌دیدند.

تمام کارنامه‌ی روشنفکری-خبرنگاری پیلجر، در همین نبرد با «پوچی فرمان‌بردارانه» در غرب خلاصه می‌شد. تلاشی بی‌امان برای شناساندن ابعاد پنهان و اقصیت برای مخاطبان تافریب‌نخورد. اونیک می‌دانست برای انبوهی از مردمان که همواره و در تمام عمر، مشتی دروغ را زیسته‌اند به آسانی نمی‌توان در مورد این فرمان‌برداری کور که ابزار اصلی فاشیسم و تداوم فاشیسم است، روشنگری کرد. او در مقاله‌ای در مورد پروپاگاندا تحت عنوان «شکستن سکوت بره‌ها»، با اشاره به همین دیدار با ریفتشتال به این ناینایی جمعی در جوامع امروز غربی اشاره می‌کند. او می‌گوید، دوران ما ممکن است با دوران آلمان نازی متفاوت باشد اما خطر همان خطر است. پیلجر می‌نویسد:

«البته ما با آلمان دهه ۱۹۳۰ تفاوت زیادی داریم. ما در جوامع اطلاعاتی زندگی می‌کنیم. ما جهانی شده‌ایم. ما هرگز تا این حد مطلع، هرگز بیش از این در تماس با یکدیگر و در ارتباط با هم نبوده‌ایم. اما واقعاً اینگونه‌ای؟ یا آیا ما در جامعه‌ی رسانه‌ای زندگی می‌کنیم که شست‌وشوی مغزی موزیانه و بی‌امانی در آن در جریان است و شعور ما بر اساس نیازها و دروغ‌های قدرت دولتی و شرکت‌ها تعیین می‌شود؟ ایالات‌متحده بر رسانه‌های جهان غرب تسلط دارد. همه به‌جز یکی از ۱۰ شرکت برتر رسانه‌ای، در آمریکای شمالی مستقر هستند. اینترنت و رسانه‌های اجتماعی - گوگل، توئیتر، فیس‌بوک - عمدتاً متعلق به آمریکا و تحت کنترل آن کشور هستند.

در طول زندگی من، ایالات‌متحده بیش از ۵۰ دولت را سرنگون کرده یا تلاش کرده سرنگون کند که عمدتاً مموکراسی بوده‌اند. این کشور در این سال‌ها در انتخابات دموکراتیک در ۳۰ کشور دخالت کرده است؛ در سر مردم ۳۰ کشور - که بیشتر آنها فقیر و بی‌دفاع هستند. بمب ریخته است، اقدام به قتل رهبران ۵۰ کشور کرده است و برای سرکوب جنبش‌های آزادی خواهانه در ۲۰ کشور اقدام کرده است». احتمالاً خیلی از ما چنین تصویر موحشی که پیلجر از ایالات‌متحده ارائه می‌دهد را تاکنون ندیده بودیم و دلیل اینکه ندیده‌ایم، دقیقاً دلیلی است که به روشنفکرناری چون او نیازمندیم؛ نه فقط برای آشنایی بیشتر با سازوکار قدرت جهانی و غرب که بیش از آن، برای آشنایی با ابزارهای جسورانه‌تری در نقد فاشیسم در شکل کلی و در همه‌جای جهان.

با مایک پمپئو نداشت، برای ترور ژولین برنامهریزی کرده و این به‌هیچ‌عنوان چیز جدیدی نبود. از زمانی که ژولیان را می‌شناسم، او در معرض خطر آسیب و حتی بدتر قرار داشته است.

در اولین شب اقامتش در سفارت اکوادور در سال ۲۰۱۲، افرادی در شمالی سیاه به ورودی سفارت هجوم می‌آوردند، به شیشه‌ها می‌کوبیدند و سعی می‌کردند وارد ساختمان شوند. در ایالات‌متحده، شخصیت‌های معروف از جمله هیلاری کلینتون - که بعد از ویران کردن لیبی قیراق و سر حال شده بود - تا مدت‌ها خواستار ترور ژولیان بود. رئیس‌جمهور فعلی، بایدن، او را به‌عنوان یک «تروریست با فناوری پیشرفته» محکوم کرد. قضات دیوان عالی احتمالاً تصمیم خود را در مورد درخواست تجدیدنظر ایالات‌متحده در سال جدید اعلام خواهند کرد. تصمیم آنها تعیین خواهد کرد که آیا قوه‌قضائیه‌ی بریتانیا آخرین بقایای خوشنامی خود که به آن می‌بالد را از بین برده است یا خیر. در سرزمین مگناکارتا، این پرونده‌ی شرم‌آور باید مدت‌ها پیش از دستور کار دادگاه کنار گذاشته می‌شد. آن کنش ضروری که در اینجا مفقود است تأثیر بر [به اصطلاح] «مطبوعات آزاد» که غرق در دسیسه‌اند، نیست. بلکه اجرای عدالت برای مردی است که مورد آزار و اذیت قرار گرفته و عامدانه طرد شده است. ژولیان آسانز یک حقیقت‌گوست که هیچ جنایتی مرتکب نشده، اما جنایات دولتی و دروغ‌های بزرگی را فاش کرده و به‌همین دلیل یکی از بزرگترین خدمات عمومی عصر من را انجام داده است. آیا نیاز داریم به ما یادآوری شود که عدالت برای یک نفر، عدالت برای همه است؟

* این یادداشت بخشی از مقاله‌ی بلندی است که پیلجر در نوامبر سال ۲۰۲۱ در مورد آسانز نوشته و در وب‌سایتش منتشر کرده است. عنوان کامل مقاله این است: «عدالت برای ژولیان آسانز، عدالت برای همه‌ی ماست».

ترجمه: فرهاد محرابی

روی صحنه



مواجهه مرد با زیگر با دختر نمایشنامه‌نویس

صدرصد مرده/ فراز غلامی

نمایش «صدرصد مرده»، پس از آن که میان ودی ماه سال جاری در عمارت ارغوان روی صحنه رفت، اکنون برای اجرای مجدد به تئاتر هامون رفته است. نمایش «صدرصد مرده»، براساس نمایشنامه‌ای از مارکس لید با ترجمه زهرا صفاری و کارگردانی و تهیه‌کنندگی فراز غلامی، از دوم تا بیستم بهمن ماه هر شب ساعت ۱۹ در تئاتر هامون اجرا می‌شود. این نمایش درباره داستان مواجهه یک بازیگر ویک‌زن فلج است؛ داستان بازیگری جوان، خوش‌تیپ و لالایی که برای بازی در یک نمایش به خانه دختر نویسنده‌ای که در اثر تصادف با اتومبیل، هر دوپایش فلج شده، می‌رود. بازیگر در مواجهه با متن نمایشی که دختر نوشته است، برمی‌آشوبد، اما آن‌چه در انتظار اوست، عجیب‌تر و دردآورتر است؛ او هر کاری که می‌کند، از پیش در نمایشنامه دختر، نوشته شده است!



توقع جامعه از بازیگران

بوستان حیات ژوراسیک/ پرستو گلستانی

نمایش «بوستان حیات ژوراسیک»، به نویسندگی نوشین تبریزی و کارگردانی پرستو گلستانی از ۲۵ دی ماه تا ۱۵ بهمن ماه هر روز ساعت ۱۸ با مدت زمان یک‌ساعت در سالن استاد انتظامی خانه هنرمندان ایران ایجاد می‌شود. در خلاصه داستان این نمایش آمده است: «جمعی مالباخته در بوستان مجاور شرکت برای دریافت حقوق‌شان گرد هم جمع شده‌اند، آدم‌هایی با دیدگاه‌ها و نظرات مختلف. بابک توجهی، بازیگر قدیمی نیز که مدتی بیکار شده در این بوستان برای کار جدیدش به مدیریت همسرش که تغییر کاربری بوستان است، حضور دارد که اتفاقات خنده‌دار در عین حال ترسناک، در این مسیر می‌افتد.» وحید آقاپور، پرستو گلستانی، پانید تاج‌بخت، فراد سقا، مینا حیدری، پریسا عابدینی، ملیکاسلیمی، آرشین ساکی، مهگل استقلال، عرفان سلیمی‌بنی، آراسم یعقوبی و رها خسروی بازیگران این اثر نمایشی هستند.



نمایشی با بازی خواننده گروه سیریا

آتی ساز/ سعید دشتی

«کنسرت-نمایش آتی ساز»، با اجرای قطعاتی از سیریا، از چهارم تا بیستم بهمن ماه هر شب ساعت ۲۱ و ۳۰ دقیقه با مدت زمان یک‌ساعت، در تماشاخانه ملک روی صحنه می‌رود. نویسنده نمایشنامه این اثر صالح علوی‌زاده، کارگردان آن سعید دشتی، تهیه‌کننده‌اش حمیدرضا ترخان و بازیگرانش ترلان پروانه و محمد لاریان از گروه موسیقی سیریا است. در خلاصه داستان این اثر آمده است: «یکی می‌گفت فرق هست بین اون مشتری عصبانی‌ای که پیوسر فروشنده داد می‌زنه، با اون فروشنده‌ای که پنج‌سال تموم به همه مشتری‌اش لبخند می‌زنه و به‌روز با به شات‌گان میاد همرو می‌کشه...» محمد لاریان که پیش‌تر با نمایش «هرکسی یارو می‌میرد یا شب، من شبانه‌رو» و ترلان پروانه با نمایش‌های «امشب، اینجا» و «هفتمین جان سگ» به روی صحنه رفته بودند، در این نمایش در کنار هم حضور دارند.